

فتح محال (*)

کابل ؛
 ای شهر آتش و خون !
 ای مخروبه یی محزون !
 که هر ترک دیوار " آسه مایی " ؛
 و هر جدار " شیر دروازه " ؛
 بسان " شاخ برنتی " ؛ (۱)
 دیده بان نبرد های تست .
 چرا خفته ای در خون ؟
 بر خیز و با ددان بستیز !

هزار خامه بسود
 و هزار ورق فرسود
 در پیچ و تاب هر رزم پر فسانه یی تو
 در تب و تاب هر بزم پر چکا مه یی تو
 گر سخن سرای کهن سال (۲)
 در هزارمین پارینه سال
 بسرود حماسه های بی مثال تو :
 نبرد رستم داستان
 با ددان و تهمت نان
 جدال آرش کمانگیران
 با سپاه تورانیان
 پیکار کاوه آهنگران
 با ضحاک ماران
 ؛ لیک
 انگشت بشکسته ی کودکان " کابورا " ی تو (۳)
 _ در فرجامین عصر عروج " غولان... " _

کشیده بر مدار جهان
تصویر آشوب بی شمار تو
تندیس قامت استوار تو
تمثال پیکر خونبار تو
نماد دیوار پایه دار تو

در استمرار ایام
که پلنگ لحظه ها
جرعه جرعه ، نوشید عمر زمان
با چه ریوه ، با چه شیوه !
باچه خدعه ، با چه حيله !
که در فتح تو کرد
اسکندر و منصور ... ؛
چنگیز و تیمور ... ؛
" انگریزان " وحشی و " خراسان قطبی " .

در امتداد ایام
که شرنگ لحظه ها
قطره قطره ، لغزید در ظرف مکان
با چه ریا ، با چه جفا
باچه تزویر ، با چه تکبیر!
که در فتح تو کرد
" جرنیلان " نا پاک ، بی مایه و بد بوی
" شیخان " اشتر سوار بادیه خوی
" دجالان " سیه اندیش و سیه روی
که سر نهاده اند بر آستان " نظم نوین "
از برای آنکه،
به امارت رساند مزدور بچگان شانرا...

در این ایام، (۴)
که خدنگ لحظه ها،
_ با انگشت ومشت _

می‌گوید بر طبل زمان
 فریادی می‌رسد بگوش :
 « آئی عبرت ناگرفتگان زبون !
 _ که بر پا کرده آید آتش و خون _
 از سر بدر کنید،
 فتح این سر زمین را
 که خیال است و محال است و جنون » .

(*) _ فتح محال ، در حوت ۱۳۷۲ فریاد شده؛ و در شماره ۳۷ مجله «پیام زن» سرطان - اسد ۱۳۷۳ - جون ۱۹۹۴ چاپ گردیده است.
 (۱) _ کوه ایست در جنوب شرق کابل که "منار چکری" در بلندای آن قرار داشته و بلندترین قلعه آن بنام شاخ برنتی یا (شاخ برمتی) نامیده میشود.
 (۲) _ حکیم ابوالقاسم فردوسی شاعر حماسه سرای بزرگ (سرآینده شهنامه).
 (۳) _ " کابورا" یکی از نامهای قدیم کابل می باشد.
 (۴) _ پیکره اخیر ، در نخستین روز تجاوز امپریالیزم امریکا به افغانستان، سروده شده است.

پ . رتبیل

جنگ به فرمان ... (*)

ابر دیو "سیا"
 چشمه ساران خون را زیر پر کرد
 وز فراز اوج ها
 به امواج کوهپایه ها نظر کرد
 فرود آمد بر دیار نگین حماسه ها
 و با فسونی تتوره کشید.
 از ژرفای تیرگی های اعصار

گرد بادی تند و ظلمتبار
 برخاست.
 ذرات اجساد پوسیده ی اساطیر
 جنبید، رقصید و بهم پیوست
 سکوت گور خیرگی های قرون و حشتبار
 یکدم شکست
 " آجوج و ماجوج "
 بیرون جست.

* * * * *

شعار " پنتا... " (**)
 سر لوحه ی دوششان!
 نص و دستور اوستا ،
 زبور ، تورات ، انجیل ،
 فرقان و گیتا
 آویزه ی گوششان

* * * * *

شعار:
 " جنگ و تجدید جنگ در جهان "
 " تقسیم و باز تقسیم در نهان "
 " جنگ " و " تقسیم "
 نه ، بر روال و شگرد پاریس
 بل ، بر بنیاد ملت و آیین

* * * * *

تفاسیر و تعبیر آیه ها
 از زبان دو موجود بنیاد گرا:
 « بسوزید !
 هر نطفه ای که زایشگر هنگامه هاست
 ببرید !

لبِ هر نوزادی که بر پستان مامه هاست
 بشکنید !
 هر پنجه ای که بر غنچه ی خامه هاست
 هر آنچه، تاریخ ست و فرهنگ
 ادبست و چکامه هاست
 بر دارش کشید!
 مردارش کنید!
 که بی حجابی زنان
 زاده ی شعر و ترانه هاست
 سر نهید! به حکم ما،
 که جنگ
 ؛ اگر در کشمیر، کابل و الجیریاست .
 وگر در سومالی و بوسنیاست
 ویا در هر کران در هر کجاست
 به فرمان خداست ! «.

* * * * *

هان، ای زن !
 ای سنگوار **خونین تن**
 که دوخته ی تیری هوسگیری ؛

ای هموطن !
 که در زیر آبخار **سربِ مذاب**
 بسته در زنجیری ؛

ای دور از میهن!
 که در خرگاه اسارت قوادان عرب و دجالان منبر زمین
 بیمار و دلگیری ؛

ای روشن ضمیر!
 که در طلسم " ویتترین " ی کالای " نظم نوین "

پابند و اسیری ؛

ای همنبرد !
 که با چنگال " آجوج " و پنجال " ماجوج "
 رستم وار درگیری ؛

هوشدار!
 که جنگ ،
 به فرمان "بازار" ست
 بر ضد دست رنگین کار.

(*) در مجله " پیام زن " شماره ۳۹ مورخ حوت ۱۳۷۳ - فیروزی ۱۹۹۵ چاپ شده است.
 (**) " پنتا... " وزارت دفاع امریکا (پنتاگون).